

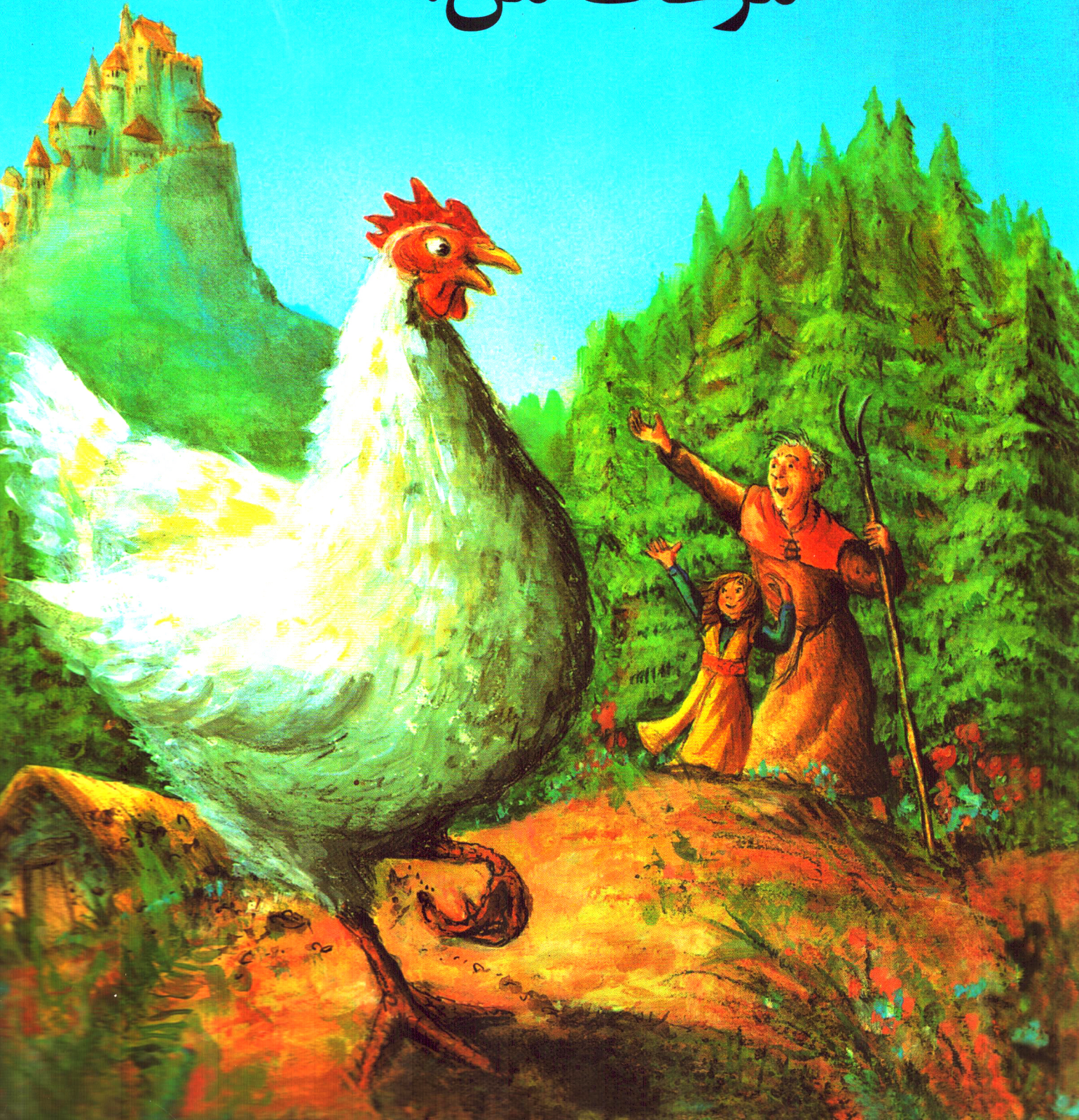


نویسنده: باب ھار تمن

مترجم: اسماعیل حدادیان مقدم

تصویرگر: مایک اسپور

خوش حال باش مرغک من!





سرانجام تعمیرکار دوره‌گرد به خانه‌ی دختر کوچولو رسید و در زد و با سرفه گفت:
«ببخشید که مزاحم شدم. از پدر و مادرت شنیده‌ام که تنها هستی و دوستی نداری. فکر
کردم شاید این مرغ هم‌بازی خوبی برایت بشود.»
دختر کوچولو داد زد: «یک مرغ، یک مرغ برای خودم! من با او دوست می‌شوم و همیشه
از او نگه‌داری می‌کنم. از شما خیلی متشکرم!»
بعد مرغ را زمین گذاشت و دوید تا به مادرش بگوید که چه هدیه‌ای گرفته است.